

## Protecting the Rights of Minorities by Appeal to a Multicultural Citizenship Approach

J. Abdollahi<sup>1\*</sup>, E. Rouhi<sup>2</sup>

<sup>1</sup>. Assistant Professor of University of Kurdistan

<sup>2</sup>. Assistant Professor of Islamic Azad University, Sanandaj Branch

Received Date: 2018/12/16

Accepted Date: 2019/3/16

## حمایت از حقوق اقلیت‌ها با توسل به رهیافت شهروندی چندفرهنگی

جوآنمیر عبدالهیی<sup>۱\*</sup>، عباد روحی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. استادیار دانشگاه کردستان

<sup>۲</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج

دریافت مقاله: ۹۷/۹/۲۵

پذیرش مقاله: ۹۷/۱۲/۲۵

### Abstract

There are a few government in the world which have a united culture. Generally, one culture as an official and dominant culture is supported by the central government and recognized. Such an approach results the discontent of other cultural groups. Different groups who are in such a situation, often claim their rights by human rights literature or minority rights. A number of theorists have proposed an "equal citizen" theory to solve this problem. The other ones also, have provided a solution to claim the rights of cultural groups and minority by presentation the theory of a "different citizenship" or "multicultural citizenship" and sometimes "tended multicultural" in the area of minority rights and citizen rights. Among these theories, the theories of thinkers such as Will Kymlicka and Irish Marion Yang are significant. Qur'anic verses and Islamic law sources have special rules hereof, and they seem to confirm the approach of a different citizen with equal citizen. This article seeks to challenge the classical theories of citizenship rights on the basis of "equal citizen" and on the basis of the theory of "multicultural citizenship" and "different citizens" of the abovementioned scholars and a number of Qur'anic verses and affected by the aforementioned theory, provides a new framework for claiming minority rights and solving their problems in countries with mosaics of ethnic, national, cultural and different identities. And seeks to provide a model that is consistent with and compatible with multicultural countries to peaceful living with admission of different the other one.

**Keywords:** Minority rights, Citizenship rights, Multiculturalism, Different citizen, Cultural diversity

### چکیده

در جهان کمتر دولتی را می‌توان یافت که دارای ساخت تک فرهنگی باشد و در بیشتر موارد یک فرهنگ به‌عنوان فرهنگ غالب و رسمی در این دولت‌ها از جانب حکومت مرکزی مورد حمایت بوده و رسمیت می‌یابد. چنین رویکردی به نارضایتی گروه‌های فرهنگی مختلف در این ساخت‌های تک فرهنگی رسمی انجامیده است. گروه‌های مختلفی که در این وضعیت قرار گرفته‌اند اغلب با توسل به ادبیات حقوق بشری و یا حقوق اقلیت‌ها به مطالبه حقوق خود می‌پردازند. تعدادی از نظریه‌پردازان برای حل این مشکل نظریه «شهروند برابر» را ارائه کرده‌اند. در این میان تعدادی نیز با ارائه نظریه «شهروندی متفاوت» و یا «شهروندی چند فرهنگی» و گاهی نیز «چندفرهنگ گرای» در حوزه حقوق اقلیت‌ها و حقوق شهروندی به ارائه راهکاری برای مطالبه حقوق گروه‌های فرهنگی و اقلیت‌ها پرداخته‌اند. در این میان نظریات اندیشمندی مانند ویل کیملیکا و ایریس ماریون یانگ حائز اهمیت و توجه ویژه است. آیات قرآنی و منابع حقوق اسلامی نیز در این راستا دارای مقررات ویژه‌ای بوده و به نظر می‌رسد رویکرد شهروند متفاوت را در کنار شهروند برابر مورد تأیید قرار می‌دهند. این مقاله با به چالش کشیدن نظریه‌های کلاسیک حقوق شهروندی و «شهروند برابر» در پرتو نظریه «شهروندی چندفرهنگی» و «شهروند متفاوت» اندیشمندان فوق‌الذکر و تعدادی از آیات قرآن کریم، به ارائه چهارچوبی نو برای مطالبه حقوق اقلیت‌ها و حل مشکل آنان در کشورهای دارای موزاییک اقوام، ملیت‌ها، فرهنگ‌ها و هویت‌های متفاوت تحت عنوان هر گونه گروه اقلیتی می‌پردازد و درصدد ارائه‌ی مدلی موافق و هم‌خوان با کشورهای چند فرهنگی جهت زندگی مسالمت‌آمیز با پذیرش دیگری متفاوت است.

**کلید واژه‌ها:** حقوق اقلیت‌ها، حقوق شهروندی، چند فرهنگ گرای، شهروند متفاوت، تنوع فرهنگی

## ۱- مقدمه

حقوق بشر و حقوق شهروندی از جمله مفاهیمی هستند که همواره انسان‌ها اعم از فرد و گروه‌های انسانی دارای هویت‌های مشترک برای مطالبه حقوق خود به آن متوسل شده‌اند. در این میان افراد انسانی دارای هویت گروهی مشترک که در جوامع خود در اقلیت قرار گرفته‌اند هم به حقوق بشر و هم به حقوق شهروندی به‌عنوان مبنایی برای دفاع از حق‌های خود استناد کرده‌اند. در همین چهارچوب با توجه به اینکه حقوق بشر بیشتر با حق‌ها و آزادی‌های بنیادین بشری گره خورده است و به حمایت از این امتیازات می‌پردازد و در نگرشی تاریخی نیز می‌توان سویه‌های لیبرالی مبتنی بر فرد محوری را در اجزاء مختلف آن مشاهده نمود. به همین دلیل تاکنون نتوانسته است به حمایت مؤثری از اقلیت‌ها و گروه‌های دارای هویت و سنت‌های خاص خود بپردازد. همین امر باعث شده است تا اقلیت‌ها احساس عدم تعلق به جامعه خود داشته و بعضاً به روش‌ها و سازوکارهای غیررسمی برای مطالبه حقوق خود متوسل شوند که به نگرانی دولت‌های متبوع آن‌ها و احساس عدم امنیت حقوقی اقلیت‌ها منجر شده است؛ بنابراین اقلیت‌ها و اندیشمندان حوزه حقوق و علوم و اندیشه‌های سیاسی و برخی از جامعه‌شناسان برای یافتن راه‌حل و برون‌رفت از این مسئله به مفاهیم و چهارچوب‌های متفاوتی از حقوق شهروندی پناه برده‌اند. در این میان نظرات اندیشمندانی مانند ویل کیملیکا<sup>۱</sup> و ایریس ماریون یانگ<sup>۲</sup> از اهمیت خاصی برخوردار بوده و نکات جدیدی است که می‌تواند برای دولت‌ها و جوامع دارای اقلیت‌ها و سنت‌های فرهنگی متفاوت مورد استفاده قرار گرفته و تا حدودی به رفع مشکلات پیش‌گفته بیانجامد. این اندیشمندان به مفاهیمی چون «شهروند متفاوت» و «شهروند چند فرهنگی» پرداخته و در قالب این مفاهیم به دفاع از حقوق اقلیت‌ها و چندفرهنگ‌گرایی در حقوق شهروندی پرداخته و راه‌حلی را برای این موضوع ارائه نموده‌اند. این مفاهیم در قرآن کریم نیز مورد توجه واقع شده‌اند.

در این مقاله با نقد شهروندی برابر در جوامع چند فرهنگی و همچنین توسل به مفهوم شهروندی برابر و حقوق بشر برای حمایت از اقلیت‌ها به تبیین مفهوم شهروند متفاوت و چندفرهنگ‌گرایی شهروندی در راستای تقویت امنیت حقوقی اقلیت‌ها و مبنایی برای حمایت از حقوق آنان در جوامع چند فرهنگی پرداخته چرا که انتخاب چنین رویکردی در جوامع چند فرهنگی به‌صورت منطقی و حقوقی پاسخگوی

<sup>۱</sup> - will kymlicka

<sup>۲</sup> - Iris marion Young

مطالبات شهروندان جوامع فرهنگی متفاوت است؛ بنابراین ابتدا به بررسی مفهوم شهروندی و پیوند آن با حقوق بنیادین بشر و سپس شهروندی متفاوت پرداخته و در نهایت برای رسیدن به توافق بینابینی، شهروندی چندفرهنگی به عنوان مبنایی برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در جوامع و دولت‌های دارای تنوع و کثرت فرهنگی و سنت‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### مفهوم شهروندی

شهروندی مقوله‌ای است که بیانگر رابطه‌ی فرد و اجتماع است و عناصر شاکله‌ی آن حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت هست. مقوله‌ی شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف، تحولات تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته است؛ به طوری که در هر یک از این دوره‌ها، روابط عناصر شاکله‌ی آن متغیر و متفاوت بوده است. در جامعه‌شناسی سیاسی، مطالعه‌ی کلاسیک مفهوم شهروندی از دهه‌ی ۱۹۴۰ با آثار کسان‌ی همچون تی. اچ. مارشال<sup>۱</sup> مطرح شد. از دهه‌ی ۱۹۸۰ تحت تأثیر مسائل و مباحثی همچون پست‌مدرنیسم، جهانی‌شدن، ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی و مهاجرت‌های گسترده به غرب مدل کلاسیک شهروندی که یک مدل جهان‌شمول بود و در دموکراسی‌های لیبرال ایجاد شده بود، به چالش کشیده شد. متفکران جامعه‌گرا، پست‌مدرن‌ها، فمینیست‌ها، طرفداران حقوق اقلیت‌های قومی و نژادی هرکدام به شیوه‌ی خود مدل کلاسیک شهروندی را به چالش کشیدند. مفاهیمی همچون شهروندی چند فرهنگی و شهروندی جهانی به عنوان بدیل و آلترناتیو برای مدل لیبرالیستی شهروندی از سوی جریان‌های مختلف فکری مطرح شد. (فصیحی، ۱۳۹۵: ۲)

شهروندی مفهومی است که اگرچه می‌توان ریشه‌های آن را در گذشته‌های دور و دوران اولیه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در یونان باستان جست؛ اما اساساً مفهومی مربوط به اندیشه‌ی سیاسی مدرن است. شهروند از واژه‌ی لاتینی سیویتاس<sup>۲</sup> مشتق شده است. این واژه در زبان لاتین تقریباً معادل کلمه‌ی پولیس در زبان یونانی است. پولیس یا شهر، تنها مجتمعی از ساکنین نیست؛ بلکه واحدی سیاسی و مستقل به‌شمار می‌آید. شهروند کسی است که به آن واحد سیاسی تعلق دارد و شرایط لازم را برای مشارکت در اداره‌ی عمومی در محدوده‌ی شهر داراست (پللو، ۱۳۷۰، ۱).

<sup>۱</sup> - marshall, T, H

<sup>۲</sup> - Civis

یکی از متفکران تأثیرگذار در ادبیات شهروندی، تی. اچ. مارشال است که بحث‌های او همواره به‌عنوان یک نقطه‌ی شروع کلاسیک برای بحث شهروندی در نظر گرفته می‌شود. مارشال شهروندی را دربردارنده‌ی سه نوع حقوق می‌داند: مدنی، سیاسی و اجتماعی. حقوق مدنی عبارتند از حفظ آزادی‌های فردی، شامل آزادی شخصی مانند آزادی بیان، اندیشه و عقیده، حق مالکیت شخصی، حق انعقاد قراردادهای معتبر و حق برخورداری از عدالت (نش، کیت، ۱۳۹۲: ۱۹۳). حقوق مدنی، از قرن نوزدهم به بعد به «حقوق سیاسی ایجابی» پیوند خورد که به‌وسیله‌ی آن، شهروند فعال می‌توانست در شکل‌گیری افکار عمومی و تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت جوید. حقوق اجتماعی، در قرن بیستم توسعه یافت که از مجرای آن شهروندان براساس استاندارد پایه‌ای مشخص از نظر رفاه، موردحمایت قرار می‌گرفتند. این حقوق اجتماعی، بدین علت حائز اهمیت حیاتی بود که به اعضای طبقه‌ی کارگر فرصت مشارکت حقیقی در جامعه به‌عنوان شهروند را می‌داد (فصیحی به نقل از کاستلز و دیویدسون ۱۳۸۲: ۲۱۳). در واقع آنچه که به‌عنوان شهروندی و پایه آن مدنظر است پیوند یک فرد با یک دولت است که در بطن این پیوند رابطه و حقوق شهروندی شکل می‌گیرد و مقررات آن تعریف می‌گردد.

پیوند شهروندی برابر و حقوق بنیادین بشر

تمامی افراد بشر در حقوق معنوی خود به‌صورت ذاتی آزاد زاده شده و دارای کرامت و حقوق برابر با یکدیگر می‌باشند. این حقوق سلب‌ناپذیر است و متناسب با قواعد حقوقی رایج در جوامع ملی مختلف و بین‌المللی است که رضایت حکومت شوندگان یعنی افراد صاحب حق در آن لحاظ گردیده است. در حقوق بشر آزادی‌هایی وجود دارد که تمامی انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیضی، به‌ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، ثروت، عقیده سیاسی و یا هر عقیده دیگر به‌طور مساوی و برابر بهره‌مند هستند. بر این اساس افراد بشر دارای حق و تکلیف بوده و حقوق آن‌ها در ارتباط با دیگران معنی می‌یابد. به‌عبارتی دیگر حقوق افراد را در زندگی اجتماعی آن‌ها باید جستجو کرد و آن‌ها از یک حقوق بشری واحد که دربرگیرنده حقوق ذاتی و طبیعی آن‌هاست می‌باید بهره‌مند گردند. قوانین حقوق بشری فرمولی است که انسان‌ها با به‌کارگیری آن در زندگی اجتماعی به کرامت انسانی خود می‌رسند و بر این اساس، حقوق بشر حقوقی بنیادی و انتقال‌ناپذیر است و برای بقای بشر ضروری است (هکی، ۱۳۸۹: ۸-۲۷). حقوق بشر امروزی، قالب مدرن و تکامل‌یافته حقوق طبیعی محسوب می‌شود و به معنی مجموعه حقوقی است که باید برای هر فرد، فارغ از تعلقاتی چون تعلقات نژادی، مذهبی، زبانی و جنسیتی و یا هر تفاوت دیگر به رسمیت

شناخته شود. به بیان دقیق‌تر «حقوق بشر حقهایی دانسته شده‌اند که انسان به صرف انسان بودن و نه به دلیل ویژگی یا موقعیت خاص، آن‌ها را دارا است» (راسخ، ۱۳۸۵: ۲۲).

حقوق بشر بر پایه برابری تعریف شده و اعمال هر گونه نابرابری و تبعیض در این زمینه معادل نقض حقوق بشر است. این در حالی است که شهروندی در هر جامعه و یا دولتی بر پایه ویژگی‌های آن جامعه یا دولت تعریف شده و دارای مقررات ویژه همان جامعه است و در عین حال نباید با اصول و حقوق بین‌الدین بشری و آزادی‌های اساسی وی متعارض باشد. در صورت توسل به مفهوم برابری شکلی در تعریف مقررات شهروندی و تعیین حق‌ها و تکالیف در این زمینه بدون شک ماهیت حق‌ها مورد صدمه واقع شده و نقض خواهد شد. اگرچه حقوق شهروندی به تعبیری تکامل یافته وجه ایجابی حقوق بشر است باید برخلاف حقوق بشر که یک نسخه جهان‌شمول است دربرگیرنده ویژگی‌های مشخص هر جامعه‌ای باشد که از جامعه‌ای دیگر به طور کامل متفاوت خواهد بود و قابلیت انطباق بر همه جوامع را نخواهد داشت. شهروندی که در یک پیوند سیاسی تبعه با دولت تعیین می‌گردد باید دربرگیرنده مشخصات این پیوند بوده و ضمن پابندی به حقوق و آزادی‌های بنیادین انسان در این رابطه ویژگی‌های متمایز آن نیز در نظر گرفته شود. پس می‌توان گفت که در یک نگاه حقوق شهروندی بر حقوق بشر مبتنا داشته و در بخشی نیز به طور کامل برخلاف حقوق بشر که بر نفي انکار هر گونه تفاوت و تبعیض استوار است دربرگیرنده یک سری مشخصات ویژه و متمایز در میان شهروندان هر جامعه‌ای است که نفي این تمایزها و انکار آن‌ها به نفع اکثریت غالب و یا فرهنگ حاکمه خود می‌تواند به نفي همان حق‌ها و آزادی‌های بنیادین منجر شود.

قرآن کریم ضمن به رسمیت شناخت تفاوت‌ها و تنوع میان انسان‌ها در رنگ و زبان و ملیت و یا قومیت، این مؤلفه‌ها را مبنایی برای تبعیض ندانسته و هر گونه برتری یک گروه بر دیگری را نفي می‌کند و تنها فضیلت و برتری را در تقوا قرار می‌دهد. در ارتباط با همین موضوع خداوند در قرآن کریم در سوره روم آیه ۲۲ اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها را نشانه خالق می‌داند و آن را مورد توجه ویژه قرار می‌دهد. «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا حَمَلْنَ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ» به این معنا که «از نشانه‌های الهی، آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماسست؛ همانا در این امر برای دانشمندان نشانه‌هایی قطعی است. آفرینش آسمان‌ها و زمین، از نشانه‌های قدرت بی‌پایان الهی است.» «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». تفاوت نژادها و زبان‌ها، راهی برای خداشناسی است. و

مِنْ آيَاتِهِ... اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ. هر زبانی برای خود ارزش و اصالت دارد و تغییر آن نه کمال است و نه لازم. هیچ‌کس حق ندارد نژادها و زبان‌های دیگر را تحقیر نماید. «وَمِنْ آيَاتِهِ... اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ» یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها و به تعبیری دیگر تلاش برای یکسان‌سازی تفاوت‌ها در رنگ، شکل و زبان توسط انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن خداوند سازگار نیست. «وَمِنْ آيَاتِهِ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ...» انسان عالم و فهمیده، از اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها به معرفت الهی می‌رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیله‌ی تحقیر و تفاخر قرار می‌دهد. «لِلْعَالَمِينَ». این آیه یکی از آیات الهی است که در بین آیات و نشانه‌های عظیم هستی و همزمان با دو نشانه بزرگ در گیتی، یعنی آسمان‌ها و زمین مطرح می‌شود، اختلاف «زبان» و «رنگ» است. طرح این موضوع در قرآن بیان‌گر این است که؛ اختلاف در زبان و تنوع در زبان‌ها و گسترش آن‌ها و توسعه دامنه ادبیات و فرهنگ‌ها، نشانه آیات الهی است. اختلاف در رنگ، بعد از زمین که در آیه قرآنی آمده است نشانه رابطه مستقیم زمین و پوسته آن و رنگ و خاک در مکان‌های مختلف در طبیعت‌های مختلف و متنوع است. جایی که تغییر رنگ و تنوع آن در زمین مشهود است در انسان نیز امری طبیعی بوده و برگرفته از طبیعت مادری است که نشانه قدرت و اراده خداوند است. این اختلاف در رنگ و زبان نیز بنا به دستور قرآن نباید زمینه تضييع حقوق و کم‌ارزشی انسان‌ها را فراهم آورد.

در آیات دیگری نیز آمده است که خداوند پیامبرانی را برای انسان‌ها از میان خود قوم آن‌ها برگزیده است تا با زبان قوم خود سخن بگویند؛ یعنی با زبانی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های علمی، فرهنگی، جغرافیایی، روحی و روانی عصر آنان را در برداشته و کلمات را حول آن محور بیان می‌کند. پیامبران نمی‌توانند زبانی برای سخن گفتن ابداع کنند که منحصر به خودشان باشد و خداوند آن‌ها را میان مردمی برگزیده است تا در میان آن مردم با استفاده از زبان خود آن‌ها پیام خداوند را به آن‌ها با زبانی که آن را درک می‌کنند، ابلاغ نماید.

هم‌چنین خداوند بار دیگر در آیه ۱۳ سوره حجرات تفاوت‌ها و تنوع میان انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسد و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است). در این آیه خداوند به‌جز تقوا و پرهیزکار هیچ تفاوت دیگری میان انسان‌ها قائل نبوده

و همه آن‌ها را از هر قوم و قبیله و ملتی که باشند برابر می‌داند و تفاوت‌های میان آن‌ها را مبنایی برای تمایز حقوقی قرار نمی‌دهد. در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی‌های بشری و اصل این‌که تقوا ملاک برتری است. مرد یا زن بودن، یا از فلان قبیله و قوم بودن، ملاک افتخار نیست بلکه این‌ها حکمت خداوند است. تفاوت‌هایی که در شکل و قیافه و نژاد انسان‌ها دیده می‌شود، حکیمانه و برای شناسایی یکدیگر است، نه برای تفاخر. کرامت نزد مردم زودگذر است، کسب کرامت در نزد خداوند مهم است. قرآن، تمام تبعیض‌های نژادی، حزبی، قومی، قبیله‌ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می‌شمارد و ملاک فضیلت را تقوا می‌داند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»

شعوب جمع شعب، جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله از آن منشعب می‌گردد. قبیله بودن، مانع عدم شناخت و ضایع شدن حقوق برادری نگردد. پس اول «تعارف» یعنی همدیگر را شناختن و سپس شناخت حقوق همدیگر و رعایت آن و این امر مهم حاصل نمی‌شود؛ مگر برای کسانی که از خداوند ترسیده و مسیر تقوا در پیش گیرند. در واقع ضایع‌کنندگان حقوق بین قبایل و شعب، کسانی بوده‌اند که در مسیر تقوی گام برداشته‌اند. این موضوعات هم حقوق بشر را در بر می‌گیرد و هم به نوعی در ارتباط با حقوق شهروندی و احترام به تنوع‌ها و تفاوت‌ها است که مبنای حمایت از اقلیت‌ها در حقوق شهروندی مبتنی بر چند فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است.

حقوق شهروندی آن بخش از حقوق انسان‌ها را شامل می‌گردد که در ارتباط با دولت و قدرت سیاسی دولت متبوعشان شکل ملی به خود می‌گیرد و فقط شامل شهروندان خود آن دولت می‌شود؛ اما حقوق بشر ناظر به حقوقی است که انسان به‌مثابه انسان از آن برخوردار می‌شود؛ اما شهروندی فصل مشترکی با مفهوم ملیت و تابعیت دارد ولی حقوق بشر دربرگیرنده حقوق فراملی و بنیادی، صرف‌نظر از فرهنگ و آداب و رسوم ملی کشورها است. توسل به مفهوم برابری در حقوق شهروندی می‌تواند به نقض اصول اولیه حقوق بین‌المللی بشر به‌ویژه در جوامع دارای تکثر فرهنگی بیانجامد. در این راستا می‌توان گفت که حقوق بشر، حقوق مبنایی، بنیادین و انتقال‌ناپذیر است که برای حیات نوع بشر اساسی تلقی می‌شود. حقوق بشر بر پایه حرمت انسانی است که نه قابل انتقال و واگذاری است و نه صرف‌نظر کردنی. در فلسفه حقوق بشر، چنین حقوقی از بدو زایش همراه انسان است و به‌منزله حقوق طبیعی او تلقی می‌شود، لذا حقوق بشر حقوقی نیست که دولت یا نهادی بتواند آن را مانند موهبتی به کسی اعطا کند، بلکه دولت یا

هر نهاد دیگری صرفاً می‌تواند آن را به رسمیت بشناسد یا نشناسد، اما حقوق شهروندی، در واقع مجموعه حقوقی است که افراد به اعتبار موقعیت شهروندی خود دارا می‌شوند و در واقع اطلاقی عام بر مجموعه امتیازات مربوط به شهروندان و نیز مجموعه قواعدی است که بر موقعیت آنان در جامعه حکومت می‌کند. پس اساس حقوق بشر خود انسان و اساس حقوق شهروندی پیوند او با یک دولت است. در اولی حقوقی جهان‌شمول و در دومی بیشتر وابسته به ویژگی‌های هر جامعه‌ای است. حقوق بشر، هر انسان، نهاد و اجتماع انسانی را مخاطب قرار می‌دهد و توصیه و فرمان می‌دهد، درحالی‌که حقوق شهروندی، اجتماعی با افراد خاصی را در محدوده‌ی یک دولت-کشور خطاب می‌نماید.

حقوق بشر بر پایه نفی هرگونه تبعیض و تمایز میان انسان‌ها بنا نهاده شد و نسبت به تمامی افراد یک رویکرد داشته و برای تمامی انسان‌ها و تمامی حاکمیت‌های جهان فقط یک نسخه حقوق بشر وجود دارد و از این حیث ادعا می‌شود که حقوق بشر جهان‌شمول است؛ اما در مقابل به ازاء تمامی دولت‌ها و نظام‌های سیاسی و حقوقی جهان نسخه حقوق شهروندی وجود دارد؛ بنابراین حقوق بشر در ایران، افغانستان، کانادا، سوئیس، مصر، استرالیا و عربستان و روسیه و دیگر کشورها از مردمان بومی تا مدرن‌ترین جوامع از قواعد یکسانی تبعیت می‌کند؛ اما در مورد حقوق شهروندی نمی‌توان قائل به وجود قواعد یکسانی بود؛ اگرچه از یک مبنای مشترکی تغذیه بکنند (روحی، ۱۳۹۴: ۸۵). بنابراین با توجه به ساختار و نظام سیاسی دولت-ملت حاکم بر جهان و نظام روابط و حقوق بین‌الملل، به اندازه تمامی دولت‌های ملی دارای حقوق شهروندی در جهان هستیم. نظام حقوق شهروندی بر پایه به رسمیت شناختن تمایزها و تفاوت‌های موجود در نظام‌های ملی بنا نهاده شده است؛ بنابراین منشور حقوق شهروندی از دولتی به دولت دیگر متمایز است. تمامی این منشورها از اصول یکسانی تبعیت می‌کنند؛ اما در اعمال این اصول باید تمایزها و تفاوت‌ها و ویژگی‌های هر جامعه را با تمام تنوع‌های موجود در آن را مدنظر داشت. در چنین وضعیتی می‌توان گفت که منشور حقوق شهروندی هیچ دولتی را نمی‌توان در دولت دیگری پیاده کرد. در حقوق شهروندی باید به ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی، خاستگاه تاریخی و سنتی، تفاوت‌های دینی و مذهبی، نژادی، زبانی، قومی و ملی، گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و جنسی، ویژگی‌های زیست‌محیطی و مواردی از این قبیل توجه داشت. اقشار آسیب‌پذیر و قوانین مرتبط با آنان را مدنظر قرار داد و به تمایزها و تفاوت‌ها توجه ویژه شود. اعمال تبعیض مثبت و نابرابری جبران ساز در چنین شرایط قابل توجیه بوده و کاملاً حقوقی است.



می‌توان گفت که حقوق شهروندی تحول حقوق بشر از حقوق فردی به سمت حقوق گروهی و حقوق خلق‌ها و مردمان دارای تنوع‌های فرهنگی و تمایزها و هویت‌های متفاوت است. این تفاوت‌ها و تنوع‌ها تنها در بستر حقوق شهروندی است که رسمیت یافته و بایستی از آن‌ها حمایت شود و حتی به نفع آن‌ها نیز هرگاه که در اقلیت قرار گیرند و یا موجودیت و بقای آن‌ها تهدید شود، تبعیض مثبت اعمال شود.

شهروندی متفاوت

یکی از مبانی اصلی شهروندی از منظر لیبرال دموکراسی، برابری است. در واقع برابری نتیجه باور به فردگرایی است. برابری یعنی این باور که افراد، حداقل از لحاظ ارزش اخلاقی برابر به دنیا می‌آیند. این باور در تعهد لیبرالیسم به حقوق و امتیازات برابر، به‌ویژه به صورت برابری قانونی و برابری سیاسی بازتاب یافته است (هیوود، ۱۳۸۹: ۶۸) در این نگرش برابری پایه و اساس شهروندی است. این موضوع اگرچه در ظاهر امر می‌تواند بسیار نیکو و پسندیده باشد، اما در محتوا و حین اجرا می‌تواند به نابرابری‌ها و تضادهای زیادی بینجامد.

در نظریه‌ی لیبرالی، فرض بر این است که همه شهروندان، اشخاصی آزاد و برابر و در جایگاه شهروندی، افرادی هم‌گون باشند. این امر مستلزم تفکیک میان حقوق و تعهدات فرد به مثابه‌ی یک شهروند و عضویت وی در گروه‌های خاص بر پایه قومیت، زبان، مذهب، طبقه و شأن اجتماعی و ویژگی‌های خاص محلی و فرهنگی است. بدین ترتیب حوزه سیاسی اساساً مبتنی بر عام‌گرایی دانسته می‌شود؛ زیرا در این حوزه ضرورت دارد برابری و انتزاع از تفاوت‌ها و تمایزهای فرهنگی به بهترین شکل نمایان گردد و در این صورت، تفاوت‌ها به «هویت غیرعمومی» محدود می‌گردد. (براتعلی پور، ۱۳۸۴: ۱۷۰)

الگوی سیاست تفاوت‌یابنگ بر این فرض اساسی لیبرالی استوار است که همه اعضای یک جامعه می‌توانند در شکل بخشی به زندگی فردی مشارکت داشته باشند؛ اما علاوه بر نابرابری توزیعی در منابعی مانند پول، زمان و اطلاعات در سنت لیبرال دو عامل دیگر موجب نابرابری در شهروندی می‌شوند. نخست، لیبرالیسم برداشتی از شهروندی را می‌پذیرد که تفاوت‌های اجتماعی را نفی می‌کند؛ زیرا لیبرالیسم نه تنها از شمولیت به مفهوم برابری در امر مشارکت توسط یک نقطه‌نظر همگانی حمایت می‌کند؛ بلکه از آن در معنای بسیار انتزاعی پذیرش افراد نیز حمایت می‌کند. بر طبق این نگرش، شهروندی مستلزم این است که افراد درکی را که از تجربه خاص خودشان ناشی می‌شود، کنار بگذارند. به این معنا، شهروندان ملزم هستند تا هنگام حقوق و مسئولیت‌ها هویت خود را نادیده بگیرند. دوم، قوانینی که توسط شهروندان

و نمایندگانشان تصویب می‌شود، صرف‌نظر از نیازهای گوناگون آن‌ها و نابرابری‌هایی که در سطح جامعه وجود دارد، بر همه افراد اعمال می‌شود؛ بنابراین، لیبرالیسم برابری میان افراد مختلف جامعه را نشان نمی‌دهد، بلکه سلطه «آرمان برابری» بر «تفاوت» را نشان می‌دهد. (براتعلی پور و زیرکی حیدری به نقل از یانگ، ۱۹۸۹: ۲۷۴) در چنین رویکردی به‌طور کامل مفهوم برابری رد شده و بر تفاوت‌های شهروندان تأکید شده و این تمایز و تفاوت به‌عنوان مبنایی برای تبیین و تعریف یک سری از حق‌ها و امتیازات ویژه گروه‌های فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. آرمان برابری که از اصول نسل‌های اولیه حقوق بشر بوده و در کنار آرمان آزادی که همیشه مورد حمایت بوده است نمی‌تواند در تعریف حقوق شهروندی با همان نگرش‌های حقوق بشری مورد ملاحظه واقع شود؛ بنابراین یانگ معتقد است برای این که شهروندی به‌طور کامل فراگیر باشد باید سیاست تفاوت به‌نوعی به کار گرفته شود و هویت‌های جمعی در نهادهای تصمیم‌گیری جامعه وارد شوند.

چند فرهنگ‌گرایی در صدد است تا از جهان‌شمول‌گرایی و عام‌گرایی کاذب فرهنگ مسلط رهایی یافته، به سایر گروه‌هایی که از لحاظ فرهنگی تحت ستم قرار داشته و در حوزه عمومی حاشیه‌نشین و مغفول یا مطرود بودند، امکان شنیده شدن صدای آن‌ها را بدهد. در این طرز تفکر نه هر فرد به‌مثابه یک صدا یا اکثریت عددی بلکه هر فرد به‌مثابه بخشی از یک گروه و در متن گروه به‌عنوان صدای یک هویت شنیده‌شده مورد توجه قرار می‌گیرد. این رویکرد که مبتنی بر پذیرش تفاوت‌ها است، نه اکثریت عددی؛ بلکه تنوع هویتی را مبنا قرار می‌دهد و هر هویتی را به‌عنوان یک فرهنگ متفاوت دارای حق مشارکت و حضور و پذیرفته شدن می‌داند.

به هر ترتیب، یانگ تلاش جدی دارد تا میان حقوق فردی که به اصطلاح در اندیشه لیبرالی بر آن تأکید می‌شود و حقوق گروهی فرد به‌مثابه عضو گروه‌های اجتماعی خاص نوعی هم‌پیوندی ایجاد کند. در این فرایند، او معتقد است که حقوق فرد به‌مثابه «فردیتی» که در لیبرالیسم بر آن تأکید می‌شود، به‌طور کامل محقق نیست؛ زیرا بخشی از هویت فرد ریشه در گروه‌های اجتماعی خاص دارد که فردگرایی لیبرالی آن را نادیده می‌گیرد و به‌ناچار نمی‌تواند به همه نیازهای او پاسخ گوید. از این رو، یانگ با طرح الگوی سیاست تفاوت در شهروندی، در صدد است تا با ایجاد نوعی هم‌زیستی میان حقوق فردی و حقوق گروهی کاستی‌های حقوق فردی را پوشش دهد.

حقوق بشر در مقیاس حق‌های فردی به میزان بسیار زیادی تحت تأثیر تفکرات لیبرالی بوده و نمی‌توان انکار نمود که نظام بین‌المللی حقوق بشر مدیون مبارزات و تفکرات و اندیشه‌های لیبرال‌ها بوده است، اما از طرف دیگر همین امر باعث شده است که حقوق انسان به میزان چشمگیری تنزل یافته و به برخی از حقوق فردی کاسته شود. هرچند این ادعا مطلق نیست، ولی عمومیت دارد. تحت تأثیر این تفکرات فردمحورانه به میزان بسیار بالایی فرد از ارزش‌ها و اخلاقیات گروهی و اجتماعی دور شده و متمایز می‌گردد. اگرچه امروزه نسخه‌های دیگری از حقوق بشر طی نسل‌های دوم و سوم و چهارم شناسایی و اعلام گردیده‌اند، اما آنچه که بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد، همان نسل‌های اولیه حقوق بشر بوده که بیشتر بر حقوق فردی مبتنا دارد (روحی، ۱۳۹۴: ۲۱۷). بسیاری از دولت‌های دارای موزاییک‌های هویتی و قومیتی و متفاوت با توسل به این مفهوم برابری مدعی حل مسئله شده‌اند. این در حالی است که خود موضوع ناشی از همین برابری پنداری است.

لیبرالیزه کردن حقوق بشر و سرایت آن نیز به حقوق شهروندی به قیمت اتمیزه کردن انسان و نادیده گرفتن حق خلق‌ها و ملت‌ها و مردمان وابسته به گروه‌ها انجامیده است که بیشتر از هر چیز دیگری امروزه انسان‌ها را قربانی می‌نماید. کاستن حقوق خلق‌ها به حقوق فرهنگی و اجتماعی و به‌مانند آنچه که در منشور حقوق بشر و مردم آفریقا آمده است، نمی‌تواند حمایت از حقوق فرهنگ‌های مختلف را با حفظ سنت‌های ارزشمند آن‌ها به دنبال داشته باشد. تحول باوری تک‌خطی و تک‌بعدی دیدن تحول ملت‌ها و مردمان در حوزه تکامل حقوق بشری راه خطایی است که از بستر تفکرات لیبرالی و کاپیتالیسم سربرآورده است. قابل انکار نیست که این اندیشه‌ها خدمات شایانی به حقوق بشر نموده‌اند و بشریت در برخی حوزه‌ها و برهه‌های تاریخی به آن‌ها مدیون است، اما تاختن بر همان مسیر تاریخی که تاکنون طی شده و نمودار تک‌خطی آن‌که از قبل ترسیم شده است، انسان و امنیت انسانی و صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز را با تهدید مواجه ساخته است.

تفاوت‌های فرهنگی با تکیه بر سنت‌های اجتماعی در مقابل سیاست‌های مرکزگرا و عدم حمایت از این سنت‌ها و فرهنگ‌ها، هر چه بیشتر به قربانی شدن انسان‌ها و نقض‌های فاحش‌تر حقوق انسان‌ها می‌انجامد و گاهی نیز می‌تواند به فجایع بزرگ‌تری مانند جدال شرق و غرب، اما نه از نوع تمدن و سنت‌های دولتی، بلکه از نوع سنت‌های مردمی است. هرچند امروزه اکثر این موارد در اختیار و خدمت امرهای سیاسی مختلفی درآمده‌اند. آنچه که امروزه در خاورمیانه و آفریقا شاهد آن هستیم، بدون شک

از نتایج نادیده گرفتن‌هایی از این دست می‌باشند. تنها راه برون‌رفت از این فجایع و کلاف‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هزار سر گره که جوامع بشری را این مرحله کشانیده است، فاصله گرفتن از آن امرهای سیاسی دولتی و هژمونیک و گذار به سمت‌وسوی ملت‌های دموکراتیک بر پایه پذیرش تفاوت‌ها است. در بستر این پذیرش این تفاوت‌ها، ادیان و مذاهب و سنت‌های فرهنگی و اجتماعی توان حفظ و بقا و احیای خود را خواهند داشت. (روحی، ۱۳۹۴: ۲۱۹) کسانی مانند تیلور،<sup>۱</sup> یانگ و کیملیکا «چند فرهنگ گرایی» را به‌عنوان آلترناتیو نظریه لیبرال مدرن طرح کرده‌اند.

#### شهروندی چندفرهنگی و حقوق اقلیت‌ها

شهروندی چند فرهنگی اصولاً بر مبنای احترام به تفاوت‌ها و پذیرش آن‌ها است. اصطلاح چند فرهنگی به جوامعی اشاره دارد که در بردارنده فرهنگ‌های متنوع و متفاوت است. این اصطلاح گاهی معادل تنوع فرهنگی استفاده می‌شود و عموماً در ساخت جمعیت شناختی یک مکان خاص گاهی در سطح سازمانی مثل مدارس، مشاغل، شهرها یا کشورها به کار می‌رود. این اصطلاح هم‌چنین به ایدئولوژی‌ها یا سیاست‌هایی اشاره دارد که تنوع را در سطح جامعه ارتقا می‌بخشد؛ در این مفهوم چندگانگی فرهنگی در راستای تمایل افراد برای ابراز هویت خود به‌گونه‌ای مناسب است (بلور، ۲۰۱۰: ۲۷۲) این سیاست‌ها و برنامه‌ها در جوامع مختلف متفاوت و بسته به ساخت سیاسی هر کشوری فرق خواهد کرد و از حمایت از احترام برابر نسبت به فرهنگ‌های متفاوت در یک جامعه گرفته تا سیاست ارتقا و حفظ تنوع فرهنگی و همچنین سیاست‌هایی که به‌واسطه آن گروه‌های قومیتی متفاوت از سوی مسئولان حکومتی مورد خطاب قرار می‌گیرند.

علی‌رغم آنکه واژه چندگانگی فرهنگی عمدتاً به‌منظور توصیف گروه‌های محروم از جمله آفریقائی‌های آمریکایی، زنان، هم‌جنس‌گرایان و ناتوانان به کار گرفته شده است، بسیاری از نظریه‌پردازان آن را در مورد مهاجران، اقلیت‌های قومی و دینی و افراد بومی به کار می‌گیرند. اصل چندگانگی فرهنگی به‌عنوان یکی از آزادی‌های اساسی در منشور حقوق و آزادی‌های کانادا آمده است و براساس آن کانادائی‌ها حضور یکدیگر را ارج نهاده و تلاش می‌نمایند تا با احترام به چندگانگی با هماهنگی زندگی کنند. (خواجه‌نوری، ۱۳۹۲: ۳۴)

<sup>1</sup> - charles,taylor

اصطلاح چندفرهنگ‌گرایی در فلسفه سیاسی معاصر از دو دیدگاه توصیفی و هنجاری مورد استفاده قرار گرفته است. از دیدگاه توصیفی، این اصطلاح در معرفی ویژگی‌ها و شرایط جوامع چند فرهنگی و چند قومی به کار رفته است. از دیدگاه هنجاری، این اصطلاح به عنوان مجموعه‌ای از اندیشه‌ها که سعی می‌کند راهی مناسب برای تنوع فرهنگی، قومی، زبانی و دینی این جوامع ارائه دهد به کار رفته است. از آنجاکه در حال حاضر تقریباً همه دمکراسی‌های لیبرال جوامعی چند قومی و یا چندملیتی شده‌اند، می‌توان به طور قانع‌کننده‌ای نشان داد بیشتر نظریه‌های معاصر پیرامون اصطلاح چند فرهنگ‌گرایی در رابطه با پلورالیسم جوامع مدرن و یا در چالش و یا اصلاح نظریه‌های لیبرالی شکل گرفته‌اند. این نظریه‌ها سعی می‌کنند چگونگی همزیستی اخلاقی و پایدار اقوام و ملیت‌های مختلف و همچنین چگونگی به رسمیت شناختن هویت گروه‌های فرهنگی متفاوت و از سوی دیگر تسهیلات ویژه برای فعالیت‌های فرهنگی آن‌ها و همچنین دور شدن از نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی نظریه‌های کلاسیک لیبرالی برای آن‌ها را تبیین کنند.

تقدم فرد بر جامعه و همچنین تقدم حقوق و آزادی‌های فردی بر خیر عمومی و زندگی جمعی و همچنین اصرار آن‌ها بر آزاد بودن افراد در انتخاب و پیگیری تصورشان از زندگی خوب، هم‌چون چالشی در جوامع لیبرال دمکراسی غربی برای ارائه راهی مناسب برای تنوع فرهنگی و قومی نوظهور در این جوامع دیده شده‌اند. موضوع چالش برانگیز دیگری که فیلسوفان سیاسی کلاسیک لیبرال با چند فرهنگ‌گرایی داشته‌اند، نابرابری و تفاوت میان گروه‌های فرهنگی در جوامع چند فرهنگی معاصر و وظیفه دولت در قبال آن است. از دیدگاه برخی فیلسوفان سیاسی لیبرال از آنجاکه به همه افراد، یک مجموعه همسان از حقوق و آزادی‌ها داده شده، نهادهای دولتی می‌بایست از تفاوت‌های میان گروه‌های فرهنگی جامعه چشم‌پوشی کنند، زیرا دولت وظیفه‌ای در رابطه شخصیت فرهنگی جامعه ندارد. (کیملیکا، ۱۹۹۹: ۱۳۲) در برابر این نظریه‌ها، اندیشمندانی مانند کیملیکا سعی کرده‌اند با تأکید بر چند فرهنگ‌گرایی راهی برای همزیستی اقوام و ملیت‌های مختلف در جوامع چند فرهنگی معاصر غربی و همچنین حمایت از حقوق گروه‌های فرهنگی به ویژه اقلیت‌های فرهنگی بیابند.

به نظر کیملیکا درک یک فرهنگ پیش شرط انجام داورای‌های هوشمندانه برای هدایت زندگی‌مان است. به نظر وی در برخی موارد فرهنگ‌ها حق دارند در مقابل جامعه بزرگ‌تر حمایت شوند. به باور چند فرهنگ‌گرایان، تاکنون دولت‌ها در رابطه با فرهنگ بی تفاوت نبوده‌اند؛ به نظر آن‌ها ارتباط دولت‌ها با

سازمان‌های رسمی دینی، قرار دادن یک‌زبان برای مدارس عمومی، حمایت آن‌ها از فرهنگی خاص و معمولاً به‌عنوان فرهنگ غالب نسبت به فرهنگ‌های دیگر، برخی قوانین و محدودیت‌ها برای بعضی گروه‌های فرهنگی سیاست‌های برتری طلبانه فرهنگی و زبانی دولت‌ها به برتری سیاسی و اقتصادی گروهی غالب نسبت به دیگر گروه‌ها منجر شده است. چنین وضعیتی به تقویت بیشتر فرهنگ غالب و هر چه بیشتر تضعیف شدن گروه اقلیت ختم می‌شود.

در برابر چنین وضعیتی، نظریه پردازان حوزه چند فرهنگ گرایی سیاست‌هایی مانند برخی معافیت‌های فرهنگی و دینی و همچنین آموزش و پرورش دو زبانه را از اقدامات عملی دولت‌ها در رابطه با «حقوق چندقومی» برای ایجاد شرایط منصفانه‌تر ادغام در جوامع چندفرهنگی معاصر دانسته‌اند (کیملیکا، ۱۹۹۵: ۱۱۵).

جامعه‌گرایان با به رسمیت شناختن ارزش برابر برای فرهنگ‌های متنوع، بر امکان فرصت‌ها و آزادی‌های هویتی برای همه شهروندان حتی با تمهید حقوق ویژه برای گروه‌های فرهنگی اقلیت در نظام‌های سیاسی لیبرال سنتی تأکید کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، چارلز تیلور بر به رسمیت شناختن هویت‌های فرهنگی در حوزه عمومی تأکید کرده است. این به رسمیت شناختن در واقع مبتنی بر به رسمیت شناختن احترام و اعتبار برای هویت افراد در یک قلمرو عمومی است؛ به رسمیت شناختنی که مانع به وجود آمدن شهروندی درجه دوم و همچنین به وجود آمدن موقعیت شهروندی نابرابر به خاطر هویت فردی یا فرهنگی می‌شود (تیلور، ۱۹۹۴: ۳۷).

الگوی شهروندی چند فرهنگی ویل کیملیکا بر این موضوع متمرکز است که چگونه حقوق اقلیت‌ها می‌تواند با حقوق فردی هم‌زیستی کند و اصولی مانند آزادی فردی، دموکراسی و عدالت اجتماعی پاس داشته شود. کیملیکا علاوه بر این که میان حقوق فردی و حقوق گروهی تعارضی نمی‌بیند، معتقد است که حقوق اخیر می‌تواند ابزاری برای جلوگیری از اعمال قدرت اقتصادی و سیاسی یک اجتماع بزرگ‌تر بر جمعی کوچک‌تر باشد تا منابع و نهادهایی را که اساس یک اقلیت بر آن گذاشته شده در برابر تصمیمات اکثریت مصون نگه دارد (کیملیکا، ۱۳۸۴: ۷۳).

کیملیکا راه‌کارهای عملی الگوی شهروندی خود برای حفظ حقوق گروهی، شامل حقوق خودگردانی، حقوق چند قومی و حقوق نمایندگی خاص می‌داند. به گفته وی، حقوق خودگردانی به معنای واگذاری اختیارات به اقلیت‌ها در درون دولت‌هاست که از طریق نوعی نظام فدرال انجام می‌پذیرد. حقوق چند

قومی به وسیله کمک مالی قانونی و عمومی به فرهنگ‌های اقلیت از هویت گروهی آنان حفاظت می‌کند. حقوق نمایندگی خاص نیز، نمایندگی تضمین‌شده‌ای به اقلیت‌ها در نهادهای سیاسی جامعه می‌دهد. کیملیکا حقوق خودگردانی را کاملاً گسترده و فاصله آن را با تجزیه فقط یک گام می‌داند. در مقابل، حقوق چند قومی و نمایندگی را تضمین‌کننده جذب اقلیت‌ها درون جامعه سیاسی به حساب می‌آورد؛ اما این امر نه به وسیله نفی تفاوت‌های فرهنگی، بلکه از راه پذیرش این تفاوت‌ها به مثابه بخشی ضروری از یک دولت چند فرهنگی باثبات صورت می‌گیرد (کیملیکا، ۱۹۹۵: ۳۳).

کیملیکا تلاش می‌کند تا نشان دهد که پذیرش و گسترش حقوق نمایندگی و چند قومی در واقع لیبرال می‌تواند از همبستگی ملی حمایت کند. به نظر او، تقاضای حقوق نمایندگی و حقوق چند قومی گروه‌های اقلیت، عمدتاً برای عضویت کامل در جامعه بزرگ‌تر است. هر چند حق خودمختاری می‌تواند تهدیدی برای وحدت و انسجام ملی باشد، اما از دگر سو، انکار حق خودمختاری نیز موجب ثبات نمی‌شود. (کیملیکا، ۱۹۹۵: ۱۹۲) کیملیکا و نظریه حقوق اقلیت‌های وی بیشترین تأثیر و قدرت نفوذ در حوزه مورد نظر را داشته است و می‌تواند به عنوان دستورالعملی برای راهنمایی دولت‌های دارای تنوع فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد. (دو شوتر، ۲۰۰۵: ۱۷) در همین راستا نوعی آشتی و سازش را میان حقوق فردی و حقوق گروهی و همبستگی ملی بر پایه پذیرش فرهنگ‌های متفاوت تحت لوای چند فرهنگ‌گرایی فراهم می‌آورد.

#### نتیجه‌گیری

رویکردهای مبتنی بر برابری و عدم تمایز و تفاوت در حقوق بشر نه تنها مورد قبول بوده بلکه الزامی نیز است. لیکن انتخاب این رویکرد به تعبیر صحیح‌تر تکیه بر اصل برابری در زمینه حقوق شهروندی در جوامع دارای تنوع‌های فرهنگی و در بردارنده گروه‌های هویتی مختلف در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن به همسان‌سازی فرهنگ‌ها و اضمحلال آن‌ها در بستر یک فرهنگ که غالباً فرهنگ دولتی نیز است می‌انجامد؛ اما در بیشتر مواقع با واکنش و مقاومت فرهنگ‌هایی مواجه می‌شود که در حاشیه قرار گرفته و یا از جانب فرهنگ رسمی و غالب طرد شده‌اند. این امر شاید در ساخت دولت - ملت مدرن بر پایه یک هویت مشخص و تعریف شده مورد حمایت باشد، اما در درازمدت می‌تواند به واکنش‌های جدی و نارضایتی گروه‌های هویتی منجر شود که حقوق ویژه خود را مطالبه می‌کنند. با توسل به حقوق بشر و

به‌ویژه نسل‌های اول و دوم آن‌که مبتنی بر اصل آزادی و برابری است، نمی‌توان به مطالبات ویژه این گروه‌ها پاسخ داد و حقوق بشر در قالب اصول برابری و آزادی هیچ نسخه‌ای برای این گروه‌ها ندارد که معمولاً به‌عنوان گروه‌های اقلیتی در هر دولتی جزو شهروندان آن دولت محسوب می‌شوند. عدم توجه به تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی و هویت‌های ویژه گروه‌ها، درجه‌بندی شدن شهروندان را در پی خواهد داشت. در این نظام درجه‌بندی شده فرهنگ غالب و رسمی درجه یک بوده و بقیه فرهنگ‌ها بسته به میزان تفاوت و فاصله آن از فرهنگ رسمی دارای یک درجه متفاوت خواهند شد و همین درجه‌بندی در به حاشیه رانده شدن و طردشدگی سیاسی و اجتماعی آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت. با پذیرش نظام چند فرهنگی در حوزه حقوق شهروندی می‌توان به مشارکت واقعی تمامی شهروندان در تمامی سطوح تصمیم‌گیری و اجرایی و نظارتی امیدوار بود و تا حد قابل قبولی امنیت حقوقی را برای همه شهروندان دارای تفاوت‌های فرهنگی تأمین نمود. خداوند در قرآن کریم ضمن اذعان و احترام به تفاوت‌ها و تنوع زبانی و قومی، هیچ‌یک از آن‌ها را مبنای برتری بر دیگری نمی‌داند و تنها برتری را در فضیلت و تقوا می‌داند.

سیر تحولات در عراق، سوریه، لبنان، یمن، فلسطین، کشمیر، اوکراین، سریلانکا، برمه و میانمار، ایرلند، کلمبیا، مالی، سودان، سومالی، نیجریه و بسیاری از کشورهای دیگر اهمیت مدل حقوق شهروندی چند فرهنگی را روشن می‌سازد و بررسی اوضاع فعلی هر چه بیشتر شکست‌نهادها و ساختارها و الگوهای فعلی مبتنی بر شهروندی یکسان و حقوق بشر فردی را نمایان می‌سازد؛ چراکه سیاست‌ها و نظام‌های حقوقی مبتنی بر انکار و امحای فرهنگ‌ها و سنت‌های اجتماعی غیردولتی و غیرمرکزی یک از اساسی‌ترین عوامل بروز چنین بحران‌هایی بوده است که صلح و امنیت بین‌المللی را نیز با بحرانی جدی مواجه ساخته است.

در حقوق شهروندی مبتنی بر برابری شاید بتوان با استناد به تئوری حاکمیت قانون در معنا و مفهوم شکلی آن اعمال قدرت را قانونی پنداشت و آثار و عواقب آن را نیز عیناً وفق قانون تلقی نموده و چنین تصور نمود که قانون اعمال شده است و هیچ‌گونه عملی مغایر قانون صورت نگرفته است و بنابراین هیچ‌گونه انتقادی وارد نخواهد بود. لیکن در این طرز تلقی آنچه اهمیت دارد منصرف از محتوای حداقلی قانون، قانونیت است. برای اعمال حاکمیت قانون در زمینه حقوق شهروندی بایستی به محتوای قانون و درون‌مایه‌های مشروع آن نیز توجه نمود؛ چرا که در غیر این صورت می‌توان شاهد اعمال قانونی بود که



فاقد وصف مشروعیت باشد. شهروندی چند فرهنگی فاصله گرفتن از حاکمیت قانون شکلی و گام نهادن در مسیر حاکمیت ماهوی قانون است.



فهرست منابع

- براتعلی پور، مهدی. (۱۳۸۴). *شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی
- پللو، روبر. (۱۳۷۰). *شهروند و دولت*. ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تیلور، چارلز و دیگران. (۱۳۹۲). *چند فرهنگ‌گرایی*. بررسی سیاست شناسایی، تهران: انتشارات رخداد نو.
- خواجه نوری، نسترن. (۱۳۹۲). «جامعه چند فرهنگی: حقوق شهروندی و رفتار رسانه‌ای». *مجله مطالعات رسانه‌ای*. سال هشتم شماره ۲۱. صص ۳۳-۴۴. تهران.
- راسخ، محمد. (۱۳۸۵). *حق و مصلحت*. تهران: طرح نو.
- روحی، عباد. (۱۳۹۴). *نقش حاکمیت قانون در حمایت از حقوق بشر و تقویت آن*. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (اصفهان). پایان‌نامه دکتری حقوق بین‌الملل عمومی.
- روحی، عباد. (۱۳۹۵). «تأملی در باب منشور شهروندی آقای روحانی». *نشریه بیر و هزر*. سندج.
- ساجدی، امیر. (۱۳۹۵). «حقوق بشر و حقوق شهروندی از نگاه دولت‌های اسلامی خاورمیانه با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، دوره ۱۲ شماره ۳۶. صص ۴۱-۵۹. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر. (۱۳۸۸). *آزادی‌های عمومی و حقوق بشر*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عباسی، مسلم. (۱۳۹۴). «سیاسات چند فرهنگ‌گرایی در دوره هخامنشی: همزیستی تنوع فرهنگی و همبستگی سیاسی». *چهارمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده؛ تهران، ایران*.
- فصیحی، ابوالفضل. (۱۳۹۵). *از شهروندی تک فرهنگی تا شهروندی چند فرهنگی؛ تحول مفهوم شهروندی در سنت لیبرالی*. فصلنامه سیاست. سال سوم، شماره ۱۱. صص ۶۷-۷۸. تهران.
- کاستلز، استفان و آلیستر دیویدسون. (۱۳۸۲). «مهاجرت و شهروندی». *ترجمه فرامرز تقیلو*، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کیمیلیکا، ویل. (۱۳۸۴). «آزادی خواهی و چندگانگی قومیتی». *ترجمه فرزین آرام*، *مجله گفتگو*، شماره ۴۳.
- نجاتی حسینی، سید محمود. (۱۳۸۹). «شهروندی شهری: از نظریه تا سیاست شهری و تجربه فرهنگی». *دانشنامه علوم اجتماعی*. دوره ۱، شماره ۳. صص ۱۶۰-۱۳۵. تهران.
- نش، کیت. (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ هشتم، تهران: انتشارات کویر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر

هکی، فرشید. (۱۳۸۹). *گفتمان حقوق بشر برای همه*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. هیوود، اندرو. (۱۳۸۹). *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

یحیایی، فرید. (۱۳۸۰). *فرآیند گذار و موانع توسعه دموکراسی در ایران*، تبریز: مؤلف.

Bloor, Kevin (2010). *The Definitive Guide to Political Ideologies*, AuthorHouse.

De Schutter, Helder (2005). "Nations, Boundaries and Justice: on Will Kymlicka's Theory of Multinationalism". *Journal of European Ethics Network*. 11, No. 1. European Center of Ethics, K. U. Leuven.

Kymlicka, W. (1989). *Liberalism, Community, and Culture*. Oxford: Oxford University Press.

Kymlicka, W. (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford: Oxford University Press.

Kymlicka, W. (1999). "Comments on Shachar and Spinner-Halev: an update from the multiculturalism wars", In C. Joppke, and S. Lukes, (Eds). *Multicultural questions*. Oxford and New York: Oxford University Press, pp. 112-132.

Kymlicka, W. (2001). *Politics in the Vernacular: Nationalism, Multiculturalism, and Citizenship*, Oxford: Oxford University Press.

Kymlicka, W. (1995). *Multicultural Citizenship*, Oxford: Oxford University Press.

Taylor, C. (1994). "The politics of recognition", In A. Gutmann, (Ed). *Multiculturalism: examining the politics of recognition*, Princeton: Princeton University Press, pp. 25-73.

Taylor, C. (1992). *The Ethics of Authenticity*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Tebble, Adam James (2002). "What is the Politics of Difference?", *Political Theory*, Vol. 30, No. 2, pp. 259- 281.

Young, I. Marion (1989). "Polity and Group Difference: A Critique of the Ideal of Universal Citizenship", *Ethics*, Vol. 99, No. 2, pp. 250-274.

Young, I. Marion (1990). *Justice and the Politics of Difference*, Princeton: Princeton University Press.

Young, I. Marion (2000). *Inclusion and Democracy*, Oxford: Oxford University Press.